

تحولات تاریخ‌نگاری محلی ایران در دوره سلجوقی

اسماعیل طوری*، مقصودعلی صادقی گندمانی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلام، دانشگاه تبریز؛ دانشیار، دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت: (۹۶/۰۵/۱۶) تاریخ پذیرش: (۹۶/۱۱/۱۰)

Developments of Local Historiography of Iran in Seljuk Period

Esmail Touri, Maghsoud-Ali sadeghi Gandomani

Ph.D student of Iran Islamic History, Tabriz University;
Associate Professor, University of Tarbiat Modarres

Received: (2017.08.07)

Accepted: (2018.01.30)

Abstract

Local historiography in Iran, from the fifth century AH and starting with the rule of the Seljuks (431 AH), entered a new era. The study of the works of local Iranian historiography during the Seljuk period, relying on the main research question based on the nature of the local history of Iran in this era, indicates the emergence of changes in the historic class base, the methods of writing works, chronicles, the language of these works, the motives and goals of the historians as well as the addressees of this local chronicle. Accordingly, the next step in the investigation, following the change in the process of writing local chronicles, is to wonder why these changes are; for ease in this matter, the local chronicle of the Seljuk period has fallen into three categories: personality driven, policy, and combination. The study of local chronology of this course in the above category shows that the fundamental factor in changing the process of writing local chronicles is the widespread acceptance of the literary class of historians. These historians have different motives and goals in writing local chronicles than their predecessors, the differences in their motivations caused to revise in the methods used in writing local chronicles. With the arrival of this new class of historians, the change in the addressees' class base of the local chronicle has come to pass, and as a result, the Persian language replaced the Arabic language in writing the local chronicle. Recent study is a historical-analytical research and the method used is explanatory. But at the same time, the fundamentals of sociology of knowledge have also been used to explore resources.

Keywords: Iran, Seljuk, local chronicle, bureaucrat historians, Persian language.

چکیده

تاریخ‌نگاری محلی در ایران، از قرن پنجم هجری و با شروع حکومت سلجوقیان (۴۳۱ق)؛ وارد دوره جدیدی می‌شود. بررسی آثار به‌جا مانده از تاریخ‌نگاری محلی ایران در دوره سلجوقی با تکیه بر سؤال اصلی پژوهش مبنی بر ماهیت تحولات تاریخ‌نگاری محلی ایران در این عصر، نشان‌دهنده ظهور تغییراتی در پایگاه طبقاتی مورخان، روش‌های نگارش آثار، موضوعات تواریخ، زبان این آثار، انگیزه‌ها و اهداف مورخان و همچنین مخاطبان این تواریخ محلی می‌باشد. بر همین اساس؛ اقدام بعدی در جریان تحقیق، بعد از پی بردن به تغییر در روند نگارش تواریخ محلی، کنکاش در چرایی این تغییرات می‌باشد؛ که برای سهولت در این امر، تواریخ محلی دوره سلجوقی در سه دسته تواریخ شخصیت‌محور، سیاسی و ترکیبی دسته‌بندی شده است. بررسی تواریخ محلی این دوره در دسته‌بندی فوق، نشان می‌دهد که عامل اساسی در تغییر روند نگارش تواریخ محلی، به روی کار آمدن گسترده طبقه ادیب - مورخان برمی‌گردد. این مورخان، انگیزه‌ها و اهداف متفاوتی از نوشتن تواریخ محلی، نسبت به پیشینیان دارند و تفاوت در انگیزه‌های این مورخان باعث می‌شود تا در روش‌های مورد استفاده خود در نگارش تواریخ محلی نیز تجدیدنظر کنند. به روی کار آمدن این طبقه جدید از مورخان، موجب تغییر در پایگاه طبقاتی مخاطبان تواریخ محلی گشته و در نتیجه این امر، زبان فارسی جایگزین زبان عربی در نگارش تواریخ محلی می‌گردد. تحقیق اخیر از نوع تحقیقات تحلیلی تاریخی بوده و روش مورد استفاده در آن نیز روش تبیینی می‌باشد. اما در عین حال از اصول و مبانی جامعه‌شناسی معرفت نیز در بررسی منابع بهره برده شده است.

کلیدواژه‌ها: ایران، سلجوقیان، تاریخ‌نگاری محلی، ادیب - مورخان، زبان فارسی.

۱. مقدمه

در زمینه تاریخ‌نگاری محلی در ایران، آنچه که تاکنون از ایران قبل از اسلام به دست آمده است، دو کتاب *شهرستان‌های ایرانشهر* و *عجایب سکستان* می‌باشد که مربوط به واپسین سال‌های حکومت ساسانی است. در ایران بعد از اسلام، تا دوره سلجوقیان توجه و تأکید مورخان، بیشتر بر روی تاریخ‌نگاری عمومی و سلسله‌ای (دودمانی) بوده است. اما از دوره سلجوقیان نوعی تحول در سبک تاریخ‌نگاری بوجود می‌آید و طی عواملی تاریخ‌نگاری محلی با تحولاتی، جایگاهی ویژه در بین مورخان این دوره پیدا کرده و تاریخ‌نگاری سلسله‌ای و عمومی تا حدودی رونق پیشین خود را از دست می‌دهد و در ایالات مختلف به نگارش در می‌آید. با توجه به نکات ذکرشده؛ این نوشتار به دنبال بررسی اصول و مبانی جدید تاریخ‌نگاری محلی در عصر سلجوقی و بررسی عوامل مؤثر در این تغییرات می‌باشد که این مسئله را در قالب یک سؤال اصلی پی می‌گیرد.

سؤال اصلی تحقیق این است که تاریخ‌نگاری محلی ایران در عصر سلجوقی چه تحولاتی را از سر گذرانیده و این تحولات از چه روی بوده و چگونه به منصفه ظهور رسیده است؟

این سؤال اصلی نیز در قالب چندین سؤال فرعی پی گرفته شده است؛ ۱. انگیزه‌های تاریخ‌نگاران دوره سلجوقی از نگارش آثار خود چه بوده است؟ ۲. مورخان عصر سلجوقی متعلق به کدام طبقه اجتماعی هستند؟ ۳. موضوعات محوری مورخان عصر سلجوقی در نگارش تواریخ محلی چه بوده

است؟ ۴. تاریخ‌نگاری محلی این دوره چه نسبتی با حاکمیت سلجوقی داشته است؟ ۵. تغییر در طبقه غالب مورخان در این دوره چه نسبتی با تغییر در حوزه زبان نگارش تواریخ محلی داشته است؟ ورود طبقه جدیدی از مورخان به عرصه تاریخ‌نگاری محلی در دوره سلجوقی، اولین و مهم‌ترین فرضیه نگارنده را در مورد تحول در عرصه تاریخ‌نگاری محلی این دوره شکل می‌دهد که این امر به تحولاتی در عرصه زبان، موضوعات و مخاطبان تواریخ محلی این دوره منجر گردیده است.

۲. پیشینه تحقیق

در مورد پیشینه تحقیق اخیر نیز باید یادآور شد که تاکنون تحقیقی جامع که به بررسی اسلوب نگارشی و نگرشی یا معرفتی همه تواریخ محلی دوره سلجوقی در ایران در محدوده زمانی ۴۳۱-۵۹۰ق پرداخته باشد، نگاشته نشده است. البته کتاب‌ها و مقالاتی وجود دارند که در اثنای تحقیقات خود، گریزی نیز به تاریخ محلی زده‌اند. کتاب *تاریخ‌نگاری در ایران عصر سلجوقی*؛ نوشته ناصر صدقی، یکی از بهترین تحقیقات در حوزه تاریخ‌نگاری دوره سلجوقی است؛ اما نظریات مطرح شده در این کتاب - مانند رواج تاریخ‌نگاری در دوره انحطاط سلجوقیان - در مورد تاریخ‌نگاری محلی این دوره صادق نمی‌باشد. *تاریخ‌نگاری فارسی (سامانیان، غزنویان، سلجوقیان) از جولی اسکات میثمی، تاریخ‌نگاری محلی ایران در قرون نخستین اسلامی (تا سده هفتم هجری)* از عبدالرحیم قنات، کتاب *درآمدی بر تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی با تأکید بر*

شناخت میزان تأثیر زمینه‌ها و شرایط اجتماعی بر روی اندیشه اجتماعی مورخان این دوره کمک گرفته شده است. روش جمع‌آوری مواد تحقیق نیز، مانند اکثر تحقیقات تاریخی، روش کتابخانه‌ای و همچنین استفاده از منابع اینترنتی است.

۳. تعریف مفاهیم

باتوجه به در نظر گرفتن میزان حجم مقاله توضیح درباره مفاهیم در شکل محدود صورت می‌گیرد.

از مفاهیم بنیادی این تحقیق تاریخ‌نگاری محلی است. تاریخ‌نگاری محلی به ثبت و ضبط وقایع تاریخی در محدوده یک محل ذیل تاریخ سلسله‌ای (ملی) کشور اطلاق می‌گردد. مشخصه بارز آن نیز، پیوند با یک عرصه جغرافیایی محدود و مشخص است. عناصر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی در تعیین و تشخیص آن دارای تقدم نیستند و همگی مؤخر بر عامل جغرافیایی واقع می‌شوند. پس از عامل تعیین‌کننده واحد جغرافیایی، آنچه تاریخ محلی را دارای موجودیت می‌کند، نسبت آن با تاریخ سلسله‌ای (ملی) است (خیراندیش، ۱۳۸۰: ۳).

درباره اندیشه ایرانشهری نیز که در این تحقیق ذکری به میان آمده است؛ باید گفت که در این اندیشه، هندسه فکر ایرانی از سه جزء نظام اعتقادی (نگره‌های هستی‌شناسانه در خصوص خدا، انسان، طبیعت و رابطه متقابل آنها)، نظام اخلاقی و رفتاری (تبیین نقش و وظایف و مسئولیت‌ها و اختیارات فردی و اجتماعی آدمی، طبقات جامعه، کارگزاران نظام سیاسی و اجتماعی)، و نظام سیاسی تشکیل شده است که دو جزء نخست با فراهم کردن انگاره‌های پشتیبانی‌کننده، الگوی شهریاری ایرانی را

یعقوبی، مقدسی، گردیزی و ابن‌فندق از سید ابوالفضل رضوی که در طی یک فصل از این کتاب به تاریخ‌نگاری ابن‌فندق پرداخته است و چند مقاله از جمله مقاله «تاریخ‌نگاری در دوره سلجوقی» از کلود کاهن، از مهم‌ترین مطالعات در عرصه تاریخ‌نگاری این دوره‌اند. در حوزه سبک‌شناسی آثار این دوره نیز از کتاب تاریخ ادبیات در ایران (از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری) نوشته ذبیح‌الله صفا می‌توان نام برد. در یک تحلیل کلی می‌توان گفت که اساساً تاریخ‌نگاری محلی ایران عصر سلجوقی نسبت به سایر حوزه‌های تاریخ‌نگاری کمتر مورد توجه قرار گرفته است و نظریات ارائه شده در این حوزه از تاریخ‌نگاری، بیشتر جنبه تعمیم از کل جریان تاریخ‌نگاری دارد؛ که از نظر نگارنده، این نظریات در حوزه تاریخ‌نگاری محلی با اشکالاتی اساسی مواجه است.

با عنایت به کاستی‌هایی که اشاره شد؛ در این پژوهش سعی بر این بوده تا منابع اصلی و آثار تحقیقی مختلف بررسی و به مباحثی پرداخته شود که یا تاکنون به آن پرداخته نشده و یا بررسی‌های انجام گرفته بر روی آن مباحث، تعمیمی بوده و با اشکال‌هایی مواجه است. رفع خلأهای مذکور را می‌توان از نوآوری‌های این پژوهش و از دلایل اهمیت آن به حساب آورد. مسئله این تحقیق که درباره چگونگی و چرایی تغییر و تحولات صورت گرفته در تاریخ‌نگاری محلی عصر سلجوقی است؛ مؤید همین مطلب می‌باشد.

تحقیق اخیر از نوع تحقیقات تحلیلی تاریخی و روش آن نیز، با توجه به مسئله تحقیق، روش تبیینی می‌باشد و از رویکرد جامعه‌شناسی معرفت نیز، برای

در جزء سوم، یعنی نظام سیاسی شکل داده است (قادری و رستم‌وندی، ۱۳۸۵: ۱۲۳-۱۲۵).

درباره اندیشه تقدیرگرایی نیز باید گفت که این اندیشه، که جزئی از تفکرات ایرانشهری است، در دوره اسلامی با منطق جبرگرایانه درآمیخته است و بر پایه این اندیشه، کسی نمی‌تواند صرفاً بر پایه شایستگی و کیاست خود به جایی برسد زیرا حتی اگر با وجود همه ویژگی‌های برجسته، شخص به قدرت برسد، اما روزگار و تقدیر از وی روی‌گردان شود، اسباب و ارکان حکومت وی ویران خواهد شد (حسینی‌زاده و رضائی‌پناه، ۱۳۹۵: ۷۱-۷۳).

۴. وضعیت کلی تاریخ‌نگاری دوره سلجوقی

با توجه به عنوان پژوهش حاضر، برای ورود به مبحث اصلی تحقیق، ابتدا اطلاعاتی کلی درباره وضعیت تاریخ‌نگاری در دوره سلجوقی ارائه می‌شود.

به طور کلی هم‌زمان با روی کار آمدن سلجوقیان، سه نوع سنت تاریخ‌نگاری در ایران حاکم بود:

۱. تاریخ‌نگاری جهانی یا عمومی؛ ۲. تاریخ‌نگاری سلسله‌ای؛ ۳. تاریخ‌نگاری محلی (کاهن، ۱۳۸۰: ۶۷).

در دوره سلجوقی روند نگارش تواریخ عمومی و سلسله‌ای دچار افت محسوسی می‌گردد. در مورد افت نگارش تواریخ عمومی باید گفت که اساساً با کاهش قدرت و نفوذ سیاسی خلافت عباسی و شکل‌گیری حکومت‌های مستقل در گوشه و کنار ممالک اسلامی، مورخان مسلمان کم‌کم نگاه جهان‌وطنی سابق خود را، که مهم‌ترین عامل در

نگارش تواریخ عمومی بود، کنار گذاشته و به نگارش تواریخ سلسله‌ای که متضمن ستایش از حکومت‌های مستقل سیاسی بود، رو آوردند؛ و این عامل در بلندمدت باعث کاهش نسبی آثار تاریخی عمومی گردید. در دوره سلجوقی نیز تنها کتاب به این سبک، *مجم‌التواریخ و‌القصص* است. اما درباره تاریخ‌نگاری سلسله‌ای باید گفت که این عرصه از تاریخ‌نگاری، تا دوره سلجوقیان، روند مطلوبی را طی می‌کند؛ اما با شروع دوره سلجوقیان، این نوع از تاریخ‌نگاری نیز دچار افت محسوسی می‌شود. محققان، درباره چرایی این افت، مدعی‌اند که این امر رابطه تنگاتنگی با عدم حمایت سلاطین سلجوقی از تاریخ‌نگاری سلسله‌ای داشته است (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۸۴). حتی عده‌ای پا را از این نیز فراتر گذاشته و معتقدند سلجوقیان به صورت تعمدی مانع از نگارش تاریخ سلسله خود شده‌اند (همان: ۱۸۶). برخی نیز معتقدند که تاریخ‌نگاری دوره سلجوقیان محصول دوره انحطاط و ضعف حکومت سلجوقیان و ناشی از نیازهای فکری مورخان بوده و تاریخ‌نگاری این دوره را یک تاریخ‌نگاری غیررسمی و غیرسفارشی می‌دانند (صدقی، ۱۳۹۳: ۵۴، ۵۵). پرداختن به مسئله چرایی افت تاریخ‌نگاری سلسله‌ای در دوره سلجوقی مستلزم یک تحقیق مفصل است و هر یک از فرضیات مطرح شده نیازمند موشکافی دقیق می‌باشد و چه بسا بر این مفروضات اشکالات اساسی نیز وارد است؛ اما بحث در این باره خارج از موضوع تحقیق حاضر می‌باشد.

در حوزه سبک‌شناسی آثار این دوره نیز ذبیح‌الله صفا معتقد است سده‌های پنجم و ششم هجری، در

نتیجه دگرگونی‌هایی که در سده‌های پیشین پدید آمد، از ادوار کمال و توسعه نثر فارسی محسوب می‌شود. در این عهد هم روش نثر مرسل به کمال خود می‌رسد و هم نثر مصنوع متداول می‌گردد و هم ترسل در مراحل و درجات بالا قرار دارد. به جهت همین ویژگی‌هاست که ذبیح‌الله صفا این دوره را «عهد رواج نثر پارسی در ایران و برتری یافتن آن بر نثر عربی» قلمداد می‌کند (صفا، ۱۳۵۲: ۲/ ۸۷۸).

تاریخ‌نگاری محلی نیز یکی از گونه‌های رایج تاریخ‌نگاری در این دوره و دارای ویژگی‌ها و مشخصه‌های مخصوص به خود است که در ادامه بررسی خواهد شد.

۵. تاریخ‌نگاری محلی در ایران عصر سلجوقی

تواریخ محلی دوره سلجوقی، از نظر موضوعی، به سه دسته: الف) تواریخ محلی شخصیت محور؛ ب) تواریخ محلی سیاسی؛ و ج) تواریخ محلی ترکیبی؛ تقسیم‌بندی و در قالب هر یک از این دسته‌بندی‌ها، تواریخ محلی مربوطه در جهت پاسخ به سؤالات تحقیق می‌شوند.

الف) تواریخ محلی شخصیت‌محور

به طور کلی در این گونه تواریخ محلی، مورخان بعد از ذکر مقدماتی درباره موقعیت جغرافیایی و شرحی درباره اوضاع و احوال اجتماعی، به معرفی رجال معروف و یا خاندان‌های مهم شهر یا منطقه مورد نظر خود، براساس توالی زمانی و یا به ترتیب حروف الفبایی می‌پردازند و به نوعی این‌گونه تواریخ، کتاب‌های تراجم احوال نیز به شمار می‌آیند ولی به جهت تعلق به یک حوزه جغرافیایی خاص، ذیل تواریخ محلی قرار می‌گیرند. ایران عصر

سلجوقی نیز بی‌بهره از این گونه تواریخ نبوده و آثار بسیاری در این زمینه به نگارش درآمده است. کتاب‌های *السیاق لتاریخ نیشابور* از عبدالغافر فارسی و *القند فی ذکر علماء سمرقند* از نجم‌الدین نسفی از جمله آثار به جا مانده در این سبک از تاریخ‌نگاری دوره سلجوقی به شمار می‌رود.

این تواریخ، توسط افرادی از طبقه دینی؛ مانند: فقها و محدثان و سایر علمای دین به نگارش درآمده است. برای مثال: عبدالغافر فارسی یک محدث، فقیه، و خطیب در خراسان بود (فارسی، ۱۳۶۲: ۷۵۵، ۷۵۶)؛ و نجم‌الدین نسفی نیز فقیه، مفسر و محدث بوده است (بغدادی، ۱۳۹۲ق: ۹۹). با توجه به جایگاه و اهمیتی که تراجم احوال‌نویسی و ثبت حدیث در بین طبقات مذهبی داشت، همواره عالمانی دست به قلم برده و آثاری این‌چنینی پدید می‌آوردند. این پدیده به‌خصوص در شرق ایران و علی‌الخصوص خراسان و ماوراءالنهر شایع‌تر از مناطق دیگر بود. این امر گاهی در ارتباط با کل مناطق جهان اسلام و گاهی نیز در ارتباط با یک منطقه خاص صورت می‌گرفت و عالمان مشهور شهرهای بزرگی مانند سمرقند و نیشابور و اصفهان و بلخ و بخارا که اکثراً هم شهرهای شرقی جهان اسلام بودند؛ شرح حال افراد مشهور منطقه خود را که نقل حدیثی انجام داده بودند؛ در قالب یک کتاب جمع‌آوری می‌کردند (برای نمونه می‌توان کتاب‌های *تاریخ نیشابور*، *تاریخ بلخ و تاریخ بخارا* را نام برد).

بررسی آثار باقیمانده از این سبک از تاریخ‌نگاری محلی نشان از رابطه نویسندگان این آثار با حکومت سلجوقی دارد (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۱۰۷). به دلیل اینکه این افراد از مشاهیر دینی مناطق خویش در زمان خود

محسوب می‌شوند، رابطه حکومت با این افراد نیز چندان عجیب نیست؛ اما بررسی دو کتاب باقی‌مانده نشان می‌دهد که این رابطه هیچ نقشی در ایجاد انگیزه یا تشویق این افراد به تاریخ‌نگاری نداشته و اقدام این افراد در بیشتر مواقع به صورت خودجوش بوده است، مانند کتاب *القند*؛ و یا به تشویق دوستان در جهت ذیل‌نویسی آثار پیشینیان، مانند کتاب *السیاق*. پدیده ذیل‌نویسی در این عرصه از تاریخ‌نگاری محلی در عصر سلجوقی امری شایع بوده است و هر دو اثر موجود از این سبک تاریخ‌نگاری محلی آثار ذیل‌نویسی محسوب می‌شوند. کتاب *السیاق لتاریخ نیشابور* عبدالغافر فارسی ذیلی است بر *تاریخ نیشابور* الحاکم نیشابوری (فارسی، ۱۳۶۲: ۲) و کتاب *القند فی ذکر علماء سمرقند* نیز گفته می‌شود ذیلی بر کتاب *الکمال فی معرفة الرجال* عبدالرحمن استرآبادی بوده است. (نسفی، ۱۳۷۸: ۱۸ و ۱۹).

بررسی‌های انجام‌شده در مورد تاریخ‌نگاری محلی شخصیت‌محور حاکی از آن است که به جهت حضور گسترده طبقات دینی در خراسان، تاریخ‌نگاری محلی شخصیت‌محور، در این منطقه بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.^۱ زبان غالب این گونه تواریخ نیز به تبعیت از طبقه نگارندگان آثار و موضوعاتی که در این کتاب‌ها مطرح می‌شد (در قلمرو موضوعات دینی) عربی بوده است.

روش‌های نگارش این گونه کتاب‌ها نیز همان روش‌های مورد استفاده عالمان دینی در گزارش

احادیث، یعنی روش حدیثی - خبری با ذکر سلسله اسانید اخبار و نگاه معرفتی روایی خبرمحور می‌باشد. از ویژگی‌های این گونه تاریخ‌نگاری می‌توان به جزئی‌نگری، خبرمحوری در شکل ثبت و نقل روایات تاریخی مربوط به احوال افراد و اشخاص، براساس توالی زمانی و زمان‌محوری و اتخاذ رویکردی اسنادی در ذکر سلسله اسناد و منابع اخبار ذکر شده، اشاره کرد. تأکید بر اعتبار و اصالت مشاهده رخداد یا شخص و فرد مورد بحث و یا شنیدن روایات کسانی که رخدادها و قضایای مورد مطالعه را دیده‌اند؛ و یا نقل اخبار قضایا بر اساس روایات راویان در قالب سلسله اسناد روایی، که از شخص به شخص منتقل می‌شود و در شرایط فقدان این شرایط، مراجعه به متون و منابع مکتوب درباره قضایای مورد مطالعه فرآیندی است که در تاریخ‌نویسی از آن بهره برده شده است. طبیعتاً در چنین رویکردی تعقل و اندیشه و انطباق و ارزیابی اخبار تاریخی با یکدیگر و با واقعیت‌های تاریخی، مورد توجه و اعتماد قرار نخواهد گرفت و نقش اساسی را در تاریخ‌نویسی، روایت‌محوری و جزئی‌نگری و فردمحوری خواهد داشت (فارسی، ۱۳۶۲: ۱۷، ۲۱، ۷۵، ۸۸ و...؛ نسفی، ۱۳۷۸: ۶۸۱-۶۸۴).

واژه تاریخ در نظر این افراد غالباً به دو معنی به کار رفته است: وقتی این واژه به صورت مفرد (تاریخ) آورده شده، منظور همان کتاب تاریخ یا اثر تاریخی بوده است، ولی وقتی به صورت جمع (تواریخ) آمده، منظور اخبار و روایات تاریخی بوده است. تاریخ به معنی خبر و روایت همان دیدگاه تاریخ‌نویسان خبرمحور به تاریخ می‌باشد. همچنین اصطلاحات تواریخ، مسانید و تراجم در یک معنای

۱. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب *تاریخ‌نگاری محلی ایران در دوره اسلامی*، نوشته عبدالرحیم قنات مراجعه شود.

همچنین شناخت صدق و کذب محدثان و احادیث نقل‌شده توسط آنها (فارسی، ۱۳۶۲: ۲).

به طور کلی این سبک از تاریخ‌نگاری روند و سیر سابق خود در دوره‌های قبل از سلجوقیان را در این دوره نیز دنبال می‌کند. به این معنی که سیر نوشتاری این‌گونه کتب نسبت به قبل از سلجوقیان تفاوت محسوسی نداشته و طبقات نگارندگان این آثار نیز همان طبقات دینی بوده و موضوعات مطروحه در این کتاب‌ها، همچنان حول مباحث دینی است و کتاب‌ها بر پایه روش حدیثی - خبری به نگارش در آمده و زبان غالب این آثار نیز، مانند سابق، زبان عربی است. تنها تفاوت این دوره، نسبت به قبل در این عرصه از تاریخ‌نگاری محلی، فقط در کاهش مخاطبان این آثار و یا به عبارت دیگر کاهش اقبال عمومی به این گونه آثار از قرن ششم می‌باشد، که این مسئله از عربی‌نویسی این آثار و گسترش زبان فارسی با ورود سلجوقیان به ایران و گسترش نگارش آثار به زبان فارسی و استقبال نخبگان جامعه از این آثار نشأت می‌گیرد که درک این امر در ادامه بحث محسوس‌تر خواهد بود.

ب) تواریخ محلی سیاسی

این تواریخ از این لحاظ سیاسی خوانده شده‌اند که مسائل و مباحث حکومتی و جنگ و گریزها و فتوحات و روش حکومت در آنها بیشتر مورد توجه بوده است. در این‌گونه از تواریخ محلی، توجه مورخ، بیشتر معطوف به ستایش زادبوم خود و تاریخ خاندان‌های حکومت‌گر محلی و همچنین سلسله‌های محلی می‌باشد. در صورت تشخیص و کنار گذاشتن برخی بزرگ‌نمایی‌ها از تواریخ محلی، این تواریخ می‌توانند اطلاعات ارزنده و کمیابی در باب تاریخ

مشابه به کار گرفته شده است، یعنی مقولاتی که قابل گردآوری و تصنیف هستند. مساوی گرفتن تاریخ با مسانید در این کتاب، از دیدگاه خبرمحور نویسنده نشأت می‌گیرد؛ زیرا که در اسلوب تاریخ‌نویسی خبرمحور، هر خبری باید مستند باشد تا به عنوان خبر پذیرفته و ثبت شود (صدقی، ۱۳۹۳: ۱۴۷، ۱۴۸).

درباره موضوع این کتاب‌ها نیز باید گفت طبیعتاً کتابی که توسط چنین افرادی به نگارش درمی‌آید موضوع محوری آن مسائل دینی بوده و در چارچوب مباحث دینی، شرحی در وضعیت جغرافیایی منطقه، اطلاعاتی درباره مدارس و رباط‌ها و مساجد و کاروانسراها، اطلاعات نسب‌شناسانه، اطلاعاتی راجع به فرق مذهبی در شهرها، مزارات و اطلاعات کتاب‌شناسانه و اطلاعات تاریخی در لابلای نقل حدیث از علمای دینی و یا ذکر حضور افراد نامدار در آن منطقه آورده شده است (خلیلی قزوینی، ۱۴۰۹ق: ۸۵۳؛ فارسی، ۱۳۶۲: ۳۴؛ فارسی، ۱۳۸۴: ر.ک ۲۴، ۲۴۵-۴۵۰؛ نسفی، ۱۳۷۸: ر.ک ۱۱۵، ۱۴۷، ۲۳۷ و...).

انگیزه‌های نگارندگان تواریخ محلی شخصیت‌محور، از نگارش چنین آثاری، عبارت‌اند از: ۱. عشق و علاقه به وطن و تلاش برای بزرگ و مهم جلوه دادن نقش وطن خود در پیشرفت کلی جهان اسلام و بالأخص پیشرفت در حوزه علوم دینی (نسفی، ۱۳۷۸: ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۲)؛ ۲. پیروی از اسلوب و روش پیشینیان در ثبت و ضبط نام و آثار بزرگ‌مردان دیار خود (فارسی، ۱۳۶۲: ۲)؛ ۳. آشنا کردن طلاب و پژوهشگران علم حدیث با محدثان و مشایخ شهر یا منطقه مورد نظر (قزوینی، ۱۴۰۹: ۳/ ۸۵۳ به نقل از تاریخ نيسابور مفقوده الحاكم نيشابوري) و

اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در اختیار خواننده قرار دهند؛ چرا که این‌گونه تواریخ، گستره جغرافیایی محدودی را دربر گرفته، و طبیعتاً اطلاعاتی هم که ارائه می‌دهند بسیار جزئی و دقیق می‌باشد و می‌تواند حلقه‌های پنهان تواریخ سلسله‌ای و یا عمومی را عیان کند. تواریخ محلی سیاسی در دوره سلجوقی، با تفاوت‌هایی نسبت به دوره‌های سابق به نگارش درآمده است و آثار گوناگونی درباره مناطق مختلف جغرافیایی به نگارش درآمده است؛ اما متأسفانه بسیاری از این کتب از بین رفته‌اند. *تاریخ سیستان*، *فارسنامه* ابن بلخی، ترجمه *تاریخ بخارا* از ابونصر احمد بن محمد قباوی به سال ۵۵۲ق (از بین رفته است) و تلخیص آن توسط محمد بن زفر در سال ۵۷۴ق، *عقد العلی للموقف الأعلى* از افضل‌الدین کرمانی؛ همه آثاری است که از تاریخ‌نگاری محلی سیاسی عصر سلجوقی تا به امروز موجود است.

برعکس تواریخ محلی شخصیت‌محور که توسط فقیه - مورخان نوشته می‌شد؛ تواریخ محلی سیاسی غالباً توسط ادیب - مورخان نگاشته می‌شد و مؤلفان این آثار نیز، به دلیل ارتباطاتی که با دستگاه حاکمه داشته‌اند؛ اطلاعات ارزنده‌ای را در کتب خود جای داده‌اند. بررسی تواریخ محلی سیاسی به جا مانده از دوران سلجوقی نشان‌دهنده رابطه هر کدام از این مورخان با حکومت است که به نوعی متفاوت از دیگری می‌باشد. اگر بخواهیم در این مورد بیشتر بحث کنیم باید به این ارتباطات اشاره کنیم. *تاریخ سیستان* توسط نویسنده‌ای به نگارش درمی‌آید که شواهد موجود از قبیل سبک بیان و ادبیات به کار رفته در متن کتاب و اطلاعات دقیقی که مؤلف در

مورد مسائل مالی و ارتباط بین امرا می‌دهد (*تاریخ سیستان*، ۱۳۸۱: ۱۱۶-۱۲۰، ۱۲۴، ۱۵۸، ۳۱۲-۳۱۶) نشان می‌دهد که به احتمال زیاد مؤلف این کتاب از ادبا و منشیان سیستانی و در دستگاه دیوانی سیستان مشغول به کار بوده است. اما با این وجود نشانی از اینکه کتاب خود را برای فردی از طبقه حاکمه نگاشته باشد، وجود ندارد. ابن بلخی، نگارنده *فارسنامه*، شرایطی متفاوت از مؤلف *تاریخ سیستان* دارد. آنچه که ابن بلخی در قسمت «سبب تألیف کتاب به فرخندگی» آورده است، حکایت از روابط نزدیک وی با دربار سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی و دستگاه دیوانسالاری وی دارد و *فارسنامه* را نیز به درخواست سلطان محمد بن ملک‌شاه به نگارش درآورده است (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۲، ۳). حتی طرح نخست مطالب کتاب نیز از طرف سلطان به صورت مکتوب به او ابلاغ شده و وی به این مسئله در ابتدای کتاب خود اشاره می‌کند (همان: ۴-۱). *فارسنامه* یکی از معدود کتب تاریخی نوشته شده به سفارش دستگاه حکومتی سلجوقیان است. نگارش این کتاب در سال ۵۱۰ق خاتمه یافت و با توجه به دیباچه‌ای که ابن بلخی در مدح سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی (۴۹۹-۵۱۱ق) آورده، قاعدتاً کتاب به وی تقدیم شده است (همان: ۳).

شرایط افضل‌الدین کرمانی مؤلف *عقد العلی للموقف الأعلى* نیز متفاوت از دو مؤلف قبلی است. البته وی نیز از ادیب مورخان این عصر می‌باشد. تفاوت وی با نویسندگان سابق در این است که وی این کتاب را نه از روی درخواست سلطان، بلکه برای خوش‌خدمتی و به عنوان تحفه برای ملک دینار

غز به نگارش درمی‌آورد (کرمانی، ۱۳۸۳: ۶۲ و ۶۳).

در مورد زبان بکاررفته در تاریخ‌نگاری محلی سیاسی عصر سلجوقی باید گفت که به طور کلی از قرن پنجم هجری، ارزش کتاب‌های عربی، از لحاظ اقبال مردمی نزول یافته و کتاب‌های فارسی در نزد ایرانیان اهمیت می‌یابد و در اثر این امر، فارسی-نویسی نیز در آثار نویسندگان رواج می‌یابد. این امر در اثر عوامل مختلفی می‌تواند صورت گرفته باشد که از جمله این عوامل می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. کاهش قدرت و نفوذ خلافت عربی - اسلامی عباسی در ایران و شکل‌گیری حکومت‌های ایرانی - اسلامی مروج فرهنگ و زبان فارسی؛

۲. سلجوقیان نسبت به تاریخ بی‌تفاوت بودند که این امر موجب پایین آمدن کتاب‌های تاریخی از سطح دربار به سطح جامعه و خوانده شدن این کتاب‌ها توسط مردم عادی جامعه شد و با توجه به اینکه عربی‌خوانی برای آنها دشوار بود، کتاب‌های فارسی بیشتر مورد توجه آنها قرار می‌گرفت.

۳. ورود مهاجران ترک و ترکمان به ایران، که هیچ علقه‌ای به زبان عربی نداشتند و بین زبان عربی و فارسی تفاوتی قائل نبودند، موجب گسترش زبان فارسی از ناحیه خراسان به سایر مناطق ایران شد.

متعاقب مباحثی که درباره تغییر تدریجی زبان تاریخ‌نگاری در عصر سلجوقی طرح شد، باید اظهار کرد که زبان هر سه اثر تاریخ‌نگاری محلی سیاسی به جا مانده از عصر سلجوقی فارسی می‌باشد. علاوه بر این سه اثر، در این دوره شاهد ترجمه تاریخ بخارای نرشخی به زبان فارسی هستیم (نرشخی، ۱۳۶۳: ۳، ۴) که این اقدام به عنوان یکی از مصادیق

بارز گرایش عمومی به سمت فارسی‌نویسی و فارسی‌خوانی باید در نظر گرفته شود. البته باید به دلایل فوق در رابطه با بحث تغییر زبان در حوزه تاریخ‌نگاری محلی سیاسی این نکته نیز اضافه شود که طبقه مورخان پدیدآورنده این آثار که همگی منسوب به دستگاه دیوانی و از ادیب مورخان این عصر بودند و آگاهی تاریخی این طبقه نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران که از اواخر قرن چهارم در پی اوضاع نامناسب مناطق خود در بین این طبقه شکل گرفته بود که در اثر این امر روحیه بیگانه‌ستیزی و افتخار به تاریخ و فرهنگ ایرانی نیز در بین ایشان تقویت شده بود؛ از عوامل مؤثر در این تغییر تدریجی زبان تاریخ‌نگاری بوده است.

در مورد روش تاریخ‌نگاری مورخان کتاب‌های تواریخ ملی سیاسی در عصر سلجوقی نیز می‌توان گفت هر کدام از این مورخان از روش مخصوصی در نگارش آثار خود بهره برده‌اند.

کتاب تاریخ سیستان بیشتر مطابق با روش و بینش مورخان خبرمحور به نگارش درآمده است. به این معنی که مؤلف آن با اینکه در فضای ارزش‌ها و سنت‌های ایرانی و محلی سیستان، نسبت به تاریخ گذشته سیستان و خاندان‌های حاکم بر آن تاریخ نوشته است؛ اما با این وجود، اخبار تاریخی را نه از حیث پندها و اندرزها و حکمت‌های نظری نهفته در آن، بلکه مطابق با سنت تاریخ‌نگاری خبرمحور عربی - اسلامی، از حیث مستند و مؤثق بودن این اخبار مورد توجه قرار داده است و بر اساس همین الگو، بیش از آنکه به تاریخ روزگار معاصر خود پردازد تاریخ گذشته را مورد بررسی قرار داده است. ناگفته نماند که تاریخ سیستان یک کتاب تاریخی

سبک را در همه جای کتاب رعایت کرده است. برای مثال با استفاده از سخن معروف دوره ساسانی، به سلطان سفارش می‌کند: «پادشاهی نتوان کرد الا بلشکر و لشکر نتوان داشت الا بمال و مال نخیزد الا از عمارت و عمارت نباشد الا بعدل» (همان: ۵).

این دیدگاه که مختص تاریخ‌نویسی ایرانی است و ابن بلخی نیز از آن بهره برده است، در حوزه دانش‌های متعلق به عقل و حکمت نظری قرار می‌گیرد؛ چرا که یکی از مهم‌ترین فواید تاریخ در نظر ایرانیان، همان حکمت‌آموزی آن برای اهل قدرت و سیاست بوده و به همین دلیل هم تاریخ، پیوسته مبتنی بر شرح حال و شیوه‌های حکومت‌داری و اقدامات اهل قدرت، خصوصاً سلاطین و در مرتبه بعد وزرا و امرا بوده است. نشان دادن جمشید در دو صورت عادل و ظالم آن و عاقبت کار وی به همین جهت می‌باشد (همان: ۲۹-۳۴). در سبک اندرزنامه-نویسی و سیرالملوک‌ها اخباری ذکر می‌شود که محور آن سلطان می‌باشد و هدف از این کار نیز غایت تاریخ‌نگاری نبوده، بلکه گرفتن درس‌های اخلاقی و حکمت‌آمیز از تاریخ بوده است که در این الگو دو گونه پادشاه عادل و پادشاه ظالم در مقابل هم قرار می‌گیرد (صدقی، ۱۳۹۳: ۵۵۹).

فارسنامه ابن بلخی از نظر ادبی، نمونه ای از نثر کلاسیک فارسی را در نیمه اول سده ششم هجری در اختیار می‌نهد که در آن کمترین لغات و کلمات عربی مورد استفاده قرار گرفته و نویسندگان تا جایی که توانسته کتاب خود را با کلمات فارسی نگاشته است و فقط در جملات دعایی و نقل احادیث از ادبیات عربی بهره برده است. می‌توان نثر فارسنامه را از این

خبرمحور صرف نمی‌باشد و مؤلف این کتاب در قسمت‌هایی از کتاب، مطالبی را به جهت عبرت‌آموزی آورده است؛ همانند آنچه که در مورد دوران اسارت عمرو بن لیث و عدم تلاش جانشینان وی ذکر می‌کند (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۵۳-۲۶۲). علاوه بر این، مؤلف تاریخ سیستان بعضاً دست به انتقادهایی از روش حکومتی حاکمان نیز زده است؛ مانند انتقاداتی که وی از حکومت طاهر انجام می‌دهد (همان: ۲۶۶-۲۷۴). اما نهایتاً باید اظهار کرد که با وجود این نکات، روش تاریخ‌نگاری کتاب حاضر بیشتر به سمت تاریخ‌نگاری خبرمحور اسلامی گرایش دارد. رخدادهای تاریخی در این کتاب، بر اساس توالی زمانی و به شکل موضوعی مطرح گردیده است. اعتقاد به قضا و قدر نیز، در نگرش مؤلف تاریخ سیستان، همانند اکثر مورخان اسلامی نقش داشته و هر جا که مؤلف از بررسی دلایل امور درمانده، این امور را به گردن قضا و قدر انداخته است (ده‌مرد، ۱۳۷۸: ۱۶).

در مورد روش تاریخ‌نگاری فارسنامه ابن بلخی باید گفت؛ روش وی در نقل اخبار تاریخی، عموماً به صورت توصیفی و همچنین روایت از کتب متقدمان می‌باشد. وی در تاریخ‌نگاری، صرفاً به روش نقل روایی بسنده نکرده و بعضاً از روش تطبیقی نیز در نگارش کتاب خود بهره برده است. بدین گونه که با مقایسه تاریخ باستان و روزگار خود به ارائه راهکارهایی به سلطان پرداخته است (ابن-بلخی، ۱۳۸۵: ۶۲). وی با آوردن تاریخ ملوک قبل از اسلام ایران، در پی یاد دادن اصول حکمرانی و روش سلوک با مردم به سلطان می‌باشد. وی این

نظر با سفرنامه ناصرخسرو همانند دانست (قنوت، ۱۳۹۳: ۱۵۸).

اما افضل‌الدین کرمانی، کتاب *عقد‌العلی للموقف الأعلی* را با روشی انتقادی و همراه با تبیین علل امور و نیز ارائه راهکارهای مناسب، به نگارش درآورده است. اسلوب نگارش این کتاب، بسیار نزدیک به اسلوب کتاب‌های *سیرالملوک* می‌باشد. بدین معنی که در این کتاب، توجه به نظام موجود با محوریت شخص سلطان و تعیین جایگاه وی و تأثیر عملکردش بر جامعه نقش اساسی را ایفا می‌کند. نویسنده از اندیشه سیاسی ایران قبل از اسلام (اندرزنامه) و اندیشه سیاسی اسلامی (شریعت‌نامه) و ترکیب این دو اندیشه (سیاست‌نامه)، به فراخور شرایط بهره برده و اثری جالب توجه از خود به یادگار گذاشته است (ترکمنی- آذر، ۱۳۸۸: ۱۷). همچنین وی به دلیل آگاهی از علم طب، در اثنای تاریخ‌نگاری، از مصطلحات پزشکی یاری می‌جوید و با بهره‌گیری از شیوه حس‌آمیزی بر رونق و تأثیر کلام می‌افزاید. تلفیق تاریخ و طب و ادب یکی از نکات جالب این کتاب می‌باشد (کرمانی، ۱۳۸۳: ۸۲). افضل‌الدین در نگارش کتاب خود سعی کرده تا تعصب مذهبی خود را در نگارش اثر خود داخل نگرداند و در موارد نیاز از افراد با مذاهب مختلف و از دوره‌های حکومتی گوناگون مطالبی را نقل کرده است.

متن این کتاب از لحاظ زبانی و ادبی، یکی از بهترین نمونه‌های متون ادبی - تاریخی این دوره محسوب شده و سرشار از ویژگی‌های ادبی و زبانی می‌باشد. *عقد‌العلی* از لحاظ بلاغت کلام، ویژگی‌های ذیل را در خود جای داده است: ۱. نثر مسجع و

موزون؛ ۲. نثر مصنوع و مشحون از واژه‌های عربی؛ ۳. صحنه‌پردازی و رعایت فاصله زیباشناسی؛ ۴. وصف و اغراق؛ ۵. حس‌آمیزی؛ ۶. پند و حکمت آموزی؛ ۷. تلمیح به آیات و روایات؛ و ۸. شواهد و امثال. از لحاظ زبانی نیز این ویژگی‌ها را برای متن *عقد‌العلی* برمی‌شمارد: ۱. تسلط بر زبان عربی و فارسی؛ ۲. انتخاب درست واژگان به منظور فصاحت و سلیسی متن؛ ۳. رعایت موازین صرفی و نحوی؛ ۴. شیرین‌کاری واژگانی؛ ۵. گنجینه اصطلاحات (همان: ۴۳-۵۷).

اما از مبحث روش که بگذریم باید به موضوعات کلی طرح شده در آثار این مورخان پرداخته شود. در مورد تاریخ سیستان باید گفت به طور کلی این کتاب، ۱) با یادآوری شاخص‌های هویت ایرانی؛ از قبیل یادآوری حدیث پادشاهی و پهلونی سیستان و ذکر آیین پادشاهان و مردم سیستان (*تاریخ سیستان*، ۱۳۸۱: ۷۳) ۲) پیوند دادن عنصر ایرانییت با اسلامیت (همان: ۱۱۲) ۳) تمایز قائل شدن میان اسلام به عنوان یک ایدئولوژی و رفتار سپاهیان عرب؛ ۴) عدم اعتماد به خلافت عربی و عهد ایشان؛ ۵) حفاظت از اصطلاحات زبان و ادب فارسی؛ به دنبال حفظ و احیای دوباره این فرهنگ و همچنین ارتقای جایگاه سیستان در آن روزگار می‌باشد. روح ملی ایرانی و حس بیگانه‌ستیزی و بومی‌پروری مؤلف در این کتاب کاملاً مشهود است. از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره نمود: ۱) نگارش کتاب به زبان فارسی و ملزم دانستن خود به فارسی‌نویسی تمام عیار؛ ۲) ذکر تاریخ اسطوره‌ای و پهلوانی سیستان و لحن ستایش‌آمیز نسبت به مسلک حاکم بر آن روزگار؛ ۳) حمایت از گروه‌های بومی سیستانی در مقابل دستگاه

خلافت؛ ۴) اظهار خرسندی از اداره حکومت سیستان به دست بومیان و در مقابل ناراضایتی از حکومت افراد غیربومی.

«دین» در نگرش مؤلف بخش نخست این کتاب، جایگاهی فراتر از اخلاق مردانگی و پهلوانی ندارد و از فحوای کلام وی می‌توان تشخیص داد که اساساً پیام دین اسلام و زرتشت را یکی می‌داند که آن هم پایبندی به برخی احکام مشخص - که لازمه زندگی اجتماعی است - و نیز پایبندی به مرام مردانگی و پهلوانی می‌باشد (همان: ۷۳). در تاریخ‌نگاری مؤلف *تاریخ سیستان* (بخش نخست کتاب)، تعصبی میان مذاهب و فرق اسلامی دیده نمی‌شود و مؤلف، رسالت تاریخ‌نگاری خود را پرداختن به مسائلی فراتر از تعصبات مذهبی می‌داند.

تاریخ از دیدگاه مؤلف *تاریخ سیستان*، «تاریخ قهرمانی» است؛ زیرا اساساً تاریخ نگاشته‌شده توسط وی، روایتگر پهلوانی‌ها، کارهای درخشان نظامی و دیگر نامجویی‌های مردان نامی است. به عبارت دیگر، تاریخ از دیدگاه وی، ثبت و ضبط اعمال بزرگی است که فرمانروایان انجام می‌دهند، فرمانروایانی که حکومت و فضایل شاهانه در آنها متجسم می‌شود (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۷۹). برخلاف سایر مورخان اسلامی که سیستان را سرزمینی فرعی و اکثر فرمانروایانش را افرادی پست و خشن معرفی کرده‌اند، مؤلف *تاریخ سیستان*، تصویری منحصرأ سیستانی از سیستان خلق کرده و آن را در جهان اسلام دارای نقش اساسی نشان داده است (*تاریخ سیستان*، ۱۳۸۱: ۱۱۲، ۲۳۲-۲۵۲).

نگاهی که مؤلف *تاریخ سیستان* به حکومت دارد،

نشان می‌دهد که وی حکومت قدرتمند مرکزی و ایجاد نظام مالیات‌گیری دقیق را از ضروریات زندگی اجتماعی قلمداد کرده و امنیت و آرامش و رفاه را در سایه حضور این حکومت می‌داند؛ البته ناگفته نماند که منظور وی از ایجاد حکومت مرکزی نیز، تشکیل حکومت به مرکزیت سیستان و در مصدر امور قرار گرفتن سیستان و سیستانی‌ان می‌باشد. وی حکومتی را مقبول و مشروع می‌داند که دارای پایگاه طبقاتی وابسته به پادشاهان و پهلوانان باستانی ایران باشد و یا به سخن دیگر، حکومت را حق طبقات عالی جامعه می‌داند و بر همین اساس اولین اقدامی که در معرفی یعقوب لیث انجام می‌دهد نسب‌سازی برای یعقوب و وصل کردن نسب وی به پادشاهان باستانی و اسطوره‌ای ایرانی می‌باشد (*تاریخ سیستان*، ۱۳۸۱: ۲۰۷، ۲۰۸) و در مواجهه یعقوب و جانشینان وی با خلافت عباسی، از صفاریان حمایت کرده و حکومت بر سیستان را حق مردمان بومی این ولایت دانسته و غیر ایشان را به هیچ وجه نمی‌پذیرد (همان: ۳۳۲، ۳۷۱).

اما در مورد *فارسنامه* ابن بلخی باید اظهار داشت، به طور کلی متن این کتاب، شامل یک دیباچه و دو بخش مفصل تاریخی و جغرافیایی می‌باشد، که بیشترین حجم کتاب را به خود اختصاص داده است و بخش پایانی کتاب نیز که بسیار مختصر می‌باشد؛ شامل وقایع سیاسی و اقتصادی زمان، با یک دیدگاه اجتماعی و مردم‌شناسی نسبت به وقایع ولایت فارس می‌باشد. زوال موقعیت سیاسی و اجتماعی فارس و شیراز در عصر سلجوقی و زمان مؤلف، مسئله‌ای بوده است که ابن بلخی به دلیل آگاهی از

زمینه‌ها و ابعاد و دامنه‌های آن، مورد بررسی قرار داده و به علل و عوامل آن پرداخته است (ابن‌بلخی، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

موضع ابن‌بلخی در قبال روش حکومت، ستایش از جایگاه و اهمیت حکومت متمرکز پادشاهی و نفی حکومت‌های نیمه‌متمرکز محلی به جهت کوتاه بودن عمر و ضعفشان در ایجاد امنیت می‌باشد. این مسئله را به خوبی می‌توان در توصیفاتی که وی از حکومت‌های قبل و بعد از اسلام می‌کند؛ مشاهده کرد. این دیدگاه از آنجا نشأت می‌گیرد که در تاریخ‌نویسی ایرانی، وجود حکومت مرکزی قدرتمند، برای حفظ موجودیت و حدود و ثغور کشور و همچنین ایجاد عدالت و امنیت اجتماعی در کشور امری ضروری تلقی می‌شود. ابن‌بلخی از هر عاملی که باعث از بین رفتن امنیت اجتماعی و گسترش ناامنی اجتماعی شود با تنفر یاد می‌کند؛ خواه این گروه اسماعیلیان و مانویان و مزدکیان باشند؛ خواه کردان و شبانکارگان؛ و هرکس که امنیت را به این ایالت بازگرداند از او با ستایش یاد می‌کند؛ خواه این فرد شاهان باستانی ایران باشد؛ خواه عضدالدوله دیلمی یا امیر چاولی (همان: ۶۲، ۸۹، ۱۶۹).

موضوع کتاب افضل‌الدین کرمانی در فوایدی که وی در ابتدای کتاب خود برای این اثر برمی‌شمارد، مستتر است. وی فواید کتاب خود را چنین می‌شمارد: ۱. ترویج فضایل ستوده‌ای مانند: عدل، حلم، سخاوت و شجاعت؛ که داستان‌ها و گزارش‌های کتاب بیانگر آن هستند؛ ۲. فراهم آوردن درس‌های عبرت برای خردمندان؛ ۳. اظهار قدردانی از ملک دینار که به دوران رنج و محنت کرمان پایان داده و «موسم راحت» را پدید آورده است؛ ۴. ذکر موفقیت‌های

پادشاه که کرمان را که روزی ویران بود به فردوس برین بدل کرده است، زیرا «روز این دولت نامورخ گذاشتن محض کفران نعمت باشد و بی خبری از نیک و بد مجاری تقدیر»؛ ۵. هدیه‌ای به ملک دینار در آغاز ورود به خدمت در دربار او (کرمانی، ۱۳۸۳: ۲۹۵). کتاب عقد‌العلی، تصویری روشن از تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی این ایالت در سال‌های پرآشوب نیمه دوم سده ششم ارائه می‌دهد. علاوه بر این باید از نگاه نقادانه افضل‌الدین در این کتاب سخن گفت که همه جا در کنار ذکر فضایل امرا، به عیوب آنان نیز پرداخته و همواره تا حد امکان کوشیده است مشکلات را تحلیل و ریشه‌یابی کند (همان: ۱۴).

افضل‌الدین، در قسمت‌های نخستین کتاب خود، اشاراتی به پیش‌گویی‌های منجمانه در مورد تاریخ کرمان کرده است (همان: ۶۴-۶۹). این امر نشان‌دهنده آن است که از دیدگاه وی، تاریخ تابع نظم کیهانی است؛ چرا که انسان نیز جدای از کیهان نیست و تاریخ، کیهان و انسان، همه اجزا یک کل واحد هستند. این تقدیر کیهانی، به نوعی همان تقدیر و مشیت الهی در تفکرات اسلامی است که بر تفکرات اکثر مورخان و اندیشمندان مسلمان حاکم است که در تاریخ‌نگاری افضل‌الدین این‌چنین بروز یافته است. هرچند افضل‌الدین، دیدگاه جبری صرف ندارد و در اوضاع پریشان کرمان به نقش امرا، بزرگان و ناسپاسی مردم به طور مفصل پرداخته است؛ اما مشیت الهی و تأثیر آن را ورای افعال بشری دانسته و با دیدگاه‌های نجومی در صدد تفسیر وقایع کرمان برمی‌آید. افضل‌الدین همانند اکثر مورخان مسلمان به دنبال یک فرد منجی است که اوضاع کرمان را سر و سامان دهد و از دیدگاه وی

ملک دینار، همان فرد منجی است که می‌تواند کرمان را از وضع آشفته نجات دهد (آقارضایی، ۱۳۹۵: ۳۶).

در نگاه افضل‌الدین، دولت یا نظام پادشاهی دارای چنان جایگاه خطیری است که سرنوشت و موجودیت جامعه بسته به وجود و موقعیت آن است. به دلیل چنین اهمیتی نیز بیشترین بخش از اندیشه وی معطوف به تأمل در مبانی مشروعیتی و منابع اقتدار و وجوه ساختاری نظام پادشاهی و نحوه تداوم یا زوال و فروپاشی دولت و آثار عرصه سیاست در جامعه است (صدقی، ۱۳۹۳: ۴۸۵). بر همین اساس، افضل‌الدین طبق اندیشه ایرانشهری و اندیشه تقدیرگرایی اسلامی معتقد است که سلطنت امری الهی بوده که از طرف خداوند بر عهده فرد سلطان گذاشته می‌شود و این مشیت الهی است که باعث بر تخت نشستن آن فرد بر تخت سلطنت می‌شود و شخص سلطان نیز مصداق تجلی قدرت خداوند بر زمین بوده - «السلطان ظل الله فی ارضه» - و اطاعت از وی بر رعیت لازم و واجب می‌باشد (کرمانی، ۱۳۸۳: ۸۹). حتی افضل‌الدین در اقدامی نو، سلاطین را مصداق بارز «اولی الامر» در آیه قرآنی «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» قلمداد کرده است که این مطلب حتی خلاف تفکر آن زمان که معتقد به اولی‌الامر بودن خلیفه بود، می‌باشد (همان: همانجا).

اما اندیشه افضل‌الدین در باب شخص سلطان، تفاوت‌هایی هم با اندیشه ایرانشهری باستان دارد و آن هم این است که وی مطابق با اسلوب زمانه خود، که دیگر پادشاهی را متعلق به افراد طبقات بالای اجتماع نمی‌دانست، با آوردن حدیثی از پیامبر - «اطيعوا الامام و لو کان عبداً حبشياً» - در پی

مشروعیت‌بخشی به حکومت افراد طبقات پایین جامعه و بی‌اصل و نسب می‌باشد (همان: ۸۹).

«دین» نیز در اندیشه سیاسی افضل‌الدین یکی از ارکان اساسی نظام سیاسی به شمار می‌رود. به این ترتیب که در اندیشه وی، دولت مبتنی بر دین و شریعت بوده و حضور علمای دینی در نظام سیاسی از امور ضروری ماندگاری و دوام پادشاهی به حساب می‌آید (همان: ۶۸، ۶۹). وی در رابطه با ضرورت حضور علمای دینی در تشکیلات حکومتی آورده است:

الدین اُسُّ و الملك حارس، دین اساس است و ملک پاسبان و هر پادشاه که در مصالح خویش از مناصحت اهل دین مدد نجوید کار او از فلاح و حاجت او از نجات دور افتد (همان: ۶۸).

مسئله دیگری که در اینجا باید بررسی شود، بررسی مبانی انگیزشی این مورخان از نگارش آثار خود می‌باشد.

در دوره‌ای که مؤلف بخش اول تاریخ سیستان، اقدام به تاریخ‌نویسی می‌کند، سیستان وضع سابق خود را ندارد، چرا که حکومت محبوب صفاریان توسط غزنویان برافتاده و وضع اسف‌بار اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بر این ولایت حاکم است. در چنین شرایطی، مؤلف با نگاه حسرت به گذشته می‌نگرد و مؤلف از درد این وضعیت دست به قلم برده و تاریخ سیستان را به نگارش درمی‌آورد؛ در چنین حالتی چندان عجیب نیست که در وصف گذشته دست به بزرگ‌نمایی بزند و به عنوان یک سیستانی سپاس‌گذار دورانی باشد که صفاریان در این ایالت بوجود آورده بودند. وی با نگارش این اثر

به نوعی در پی به یاد آوردن گذشته باشکوه سیستان به معاصران خویش می‌باشد تا با ایجاد آگاهی اجتماعی فرجی از این وضع نابسامان حاصل کند.

انگیزه ابن بلخی از نگارش اثر خود، فارغ از سفارش این اثر از طرف سلطان سلجوقی، تلاش در جهت ارتقای جایگاه ایالت و مردم فارس در نظر دولت‌مردان و بویژه سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی بوده است. در واقع ابن بلخی در شرایطی اقدام به تاریخ‌نویسی می‌کند که مردم ایالت فارس روزگار خوشی سپری نمی‌کنند و نبود امنیت اجتماعی در این ولایت، باعث از بین رفتن اقتصاد و اختلال در امور زندگی مردم شده و از فارس به غیر از داستان‌های اساطیری و تاریخی آن در ذهن مردم این ایالت، چیزی باقی نمانده و این ایالت از یک ایالت درجه یک از لحاظ موقعیت سیاسی و اجتماعی، به یک ایالت کم‌اهمیت تبدیل شده است. ابن بلخی در چنین شرایطی با توجه به فرصتی که بدست آورده است که می‌تواند برای سلطان تاریخ بنویسد، تلاش می‌کند با نشان دادن گذشته باشکوه این ایالت به سلطان، وی را به آبادانی و برگرداندن آن روزگار ترغیب کند (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ر.ک ۲، ۳).

انگیزه افضل‌الدین در نگارش *عقد‌العلی* به دو دسته شخصی و عمومی منقسم می‌گردد. منظور از اهداف شخصی این می‌باشد که وی با نگارش این کتاب و تملق‌گویی‌ها و اغراقاتی که در حق ملک دینار می‌کند (همان: ۶۹-۸۸) به نظر می‌رسد که در پی آن است که جایگاه مناسبی در دستگاه دیوانسالاری وی برای خود دست و پا کند (همان: ۶۲، ۶۳). اما منظور از اهداف عمومی یا وطنی این است که وی از یک طرف در قالب ادبیات اندرزنامه‌نویسی با نشان

دادن الگوهای اخلاقی شخص حاکم به ملک دینار جوان، وی را نسبت به جایگاه و مقام و وظایف شخص حاکم آشنا می‌کند و از طرف دیگر با به یاد آوردن مجد و عظمت گذشته کرمان، در پی احیای آن شکوه و جلال به دست فردی قدرتمند، چون ملک دینار غز می‌باشد. بر همین اساس، وی به معرفی کامل ولایت کرمان از لحاظ اجتماعی و فرهنگی و جغرافیایی و مذهبی می‌پردازد تا ملک دینار را که فردی ناآشنا به ولایت کرمان است، نسبت به وضعیت کلی این ولایت آگاه کند (همان: ۸۹-۱۰۴).

ج) تواریخ محلی ترکیبی

علت دسته‌بندی برخی از تواریخ در ذیل تواریخ محلی ترکیبی این است که برخی از تواریخ محلی هستند که به طور دقیق، نمی‌توان این تواریخ را نه در دسته تواریخ محلی شخصیت‌محور و نه در دسته تواریخ محلی سیاسی قرار داد و این تواریخ وضعیتی بینابینی دارند و بعضاً این‌گونه تواریخ جامع‌تر از دو دسته تواریخ مذکور می‌باشند؛ بدین معنی که هم تاریخ خاندان‌های حکومتگر محلی (تاریخ سیاسی) را دربردارند، و هم به معرفی رجال و خاندان معروف محلی و مزارات و انساب و جغرافیای محل پرداخته‌اند. البته می‌توان این‌گونه تواریخ را با قاعده نسبت نزدیکی به یک دسته، در یکی از دسته‌بندی‌های فوق قرار داد؛ اما این کار به نظر درست نمی‌آید، چرا که اگر هدف ما از تاریخ‌نگاری، پرداختن به هر دو جنبه از تاریخ‌نگاری؛ یعنی هم جنبه صوری و هم جنبه معرفت‌شناختی و روش-شناسی تواریخ باشد، پس باید این‌گونه کتاب‌ها جداگانه بررسی شوند؛ به این خاطر که، نگرش نویسنده‌ای که از هر دو بعد (شخصیت‌محور و

سیاسی) تاریخ خود را به نگارش درآورده است با نویسنده‌ای که به صورت تک‌بعدی تاریخ خود را نگاشته است، می‌تواند دارای تفاوت‌هایی باشد. از همین رو، در این قسمت آن دسته از تواریخ محلی دوره سلجوقی که با معیار تعریف‌شده فوق مطابقت داشته باشد، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. محاسن اصفهان مافروخی (متوفی در اواخر قرن پنجم هجری)، تاریخ هرات عبدالرحمن فامی (۴۷۲-۵۴۶ق) و تاریخ بیهقی ابن‌فندق (حدود ۴۹۰-۵۶۵ق)؛ تواریخی هستند که در این دسته از تاریخ‌نگاری محلی عصر سلجوقی قرار می‌گیرند.

در مورد وابستگی طبقاتی هر کدام از مورخان این آثار باید گفت: هر سه مورخ منتسب به طبقه دینی جامعه می‌باشند. اما این وابستگی ایشان به طبقات دینی به مانند نگارندگان تواریخ شخصیت‌محور نمی‌باشد. به این معنی که اگرچه ایشان از طبقات دینی جامعه محسوب می‌شوند، ولی هر یک از این افراد دارای ارتباطات گسترده با حکومت و دستگاه دیوانسالاری می‌باشند و کتابی هم که به نگارش درآورده‌اند، کتابی مشابه مضمون تواریخ محلی شخصیت‌محور نیست. اگر در مورد نگارندگان این آثار دقت شود، مشاهده می‌شود که مافروخی به عنوان یک فرد وابسته به طبقات دینی جامعه، در عین حال با فخرالملک وزیر نیز رابطه‌ای دوستانه و صمیمی دارد و حتی گفته می‌شود کتابش را به فخرالملک تقدیم کرده است (مافروخی، ۱۳۸۵: ۲۰-۲۲). عبدالرحمن فامی هم با لقب ثقه‌الدین، منتسب به طبقات دینی است ولی در عین حال کتابی که نگاشته است به نوعی تاریخ سیاسی خراسان نیز

هست و با دعایی که وی در حق حکومت سلجوقیان می‌کند احتمال دارد که کتاب خود را به یکی از حکمرانان سلجوقی تقدیم داشته باشد (فامی هروی، ۱۳۸۷: ۱۲۵-۱۳۳). ابن‌فندق نیز همین شرایط نویسندگان قبلی را دارد. به این معنی که در عین حال که فردی از طبقات دینی است ولی ارتباطات گسترده‌ای با دستگاه حکومتی دارد و حتی در دوره‌ای کاتب سلطان سنجر نیز می‌باشد و با دعایی هم که در حق ملک آبی‌آبه، حکمران خراسان می‌کند هیچ بعید نیست که کتاب خود را به تقدیم وی کرده باشد (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۲۹۲). به عبارت دیگر اگر بخواهیم از بالا به تاریخ‌نگاری محلی ایران به عنوان یک کُل بنگریم؛ این تواریخ به نوعی در ادامه همان سنت تاریخ‌نگاری محلی سیاسی در ادوار سابق می‌باشند.

درباره زبان آثار فوق نیز باید اظهار داشت: مافروخی در نگارش کتاب محاسن اصفهان، در ادامه سنت محاسن‌نگاری اعصار پیشین قدم برداشته و کتاب خود را نیز به سبک نویسندگان آن عصر به زبان عربی نگاشته است و همان‌طور که پیش‌تر ذکر گردید، این عربی‌نویسی شاید عاملی در از بین رفتن کتاب در اعصار بعد بوده است و اگر ترجمه حسین بن محمد آوی در قرن هشتم هجری از این کتاب نبود، امروزه از محتوای این کتاب نیز مانند سایر آثار تاریخی عربی مفقوده اطلاعی نداشتیم. (مافروخی، ۱۳۸۵: ۱-۲۲) زبان به کار گرفته شده در دو اثر دیگر زبان فارسی می‌باشد و همانگونه که در بخش قبلی ذکر گردید، شرایط اجتماعی قرن ششم بی‌تأثیر در این فارسی‌نویسی این دو مورخ نبوده است.

در مورد روش به کار گرفته شده در نگارش این آثار نیز باید گفت: هر کدام از این نویسندگان از روش مخصوص به خود بهره برده‌اند. مافروخی در *محاسن اصفهان*، از روش توصیفی در نقل مطالب مورد استفاده بهره برده و اندک مطالب تاریخی منقول در این کتاب، بدون داوری و بررسی علل امور می‌باشد. نویسنده امور را با اغراق فراوان توصیف می‌کند و همه مطالب را در خدمت بزرگ کردن نقش اصفهان در تاریخ ایران و اسلام به کار برده است و برای این امر از روایات تاریخی قبل و بعد از اسلام بهره برده است. مافروخی در *محاسن اصفهان*، چندان به دنبال گزارش وقایع تاریخی نیست؛ به همین علت نیز از نثر مقفی و مسجع استفاده می‌کند. چرا که اگر قصد گزارش وقایع تاریخی داشت از این نثر بهره نمی‌برد. به عبارت دیگر در این سبک نگارشی که با سبکی منشیانه و با حداکثر آرایه‌ها و تبادلات همراه است، سجع‌نگاری و یا به تعبیری نثر مقفی به نگارنده اجازه نمی‌دهد که در راستای بیان و گزارش رخدادهای تاریخی گام بردارد و به همین علت است که غالباً، به غیر از مقدمه، در نگارش کتاب‌های تاریخی از نثر مقفی استفاده نمی‌شود (همان: ر.ک. ۲۲، ۳۰، ۳۳، ۴۰، ۵۹ و ۷۳).

روش فامی نیز در نگارش *تاریخ هرات*، با توجه به متعلق بودن وی به طبقه دینی، بر اساس سنت حاکم بر تاریخ‌نگاری عربی - اسلامی، یعنی روش حدیثی - خبری و رعایت سلسله روات حدیث می‌باشد. بر همین اساس، مؤلف به توصیف صرف وقایع پرداخته و از بررسی دلایل وقایع صرف نظر کرده است. مؤلف تا حد امکان سعی کرده است که در ذکر اخبار تاریخی به منبع خود و یا سلسله روات

خبر اشاره کند (فامی هروی، ۱۳۸۷: ۲۶). *تاریخ هرات* به لحاظ انشا، خصوصیات عمومی متون فارسی اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم هجری، همچون نثری ساده و روان و خالی از تکلف همراه با عبارات کوتاه و دل‌انگیز را دارد. درج اشعار عربی و ذکر سلسله راویان اخبار، از طرفی بیانگر شخصیت مؤلف به عنوان یک محدث و از طرف دیگر نشان‌دهنده تأثیرپذیری وی از تواریخ متقدم هرات؛ یعنی آثار احمد بن یونس البزاز هروی و احمد بن محمد بن یاسی الحدادی و تواریخ عمومی خراسان چون *تاریخ ولات خراسان سلامی* و *تاریخ نیشابور* حاکم نیشابوری است (همان: سی و سه). نکته دیگری که باید گفت، مطالب عبرت‌آموزانه و نقد کارهای افراد است که مؤلف در لابه‌لای مطالب خود انجام داده است. عبرت‌آموزی از اقدامات افراد که به عنوان یکی از ارکان تاریخ‌نگاری ایرانی بشمار می‌آید، در *تاریخ هرات* چندان به صورت مشخص دیده نمی‌شود و مؤلف، اقدام کسی را بی‌پرده نقد نمی‌کند ولی با این وجود با مطالب اخلاقی که از سلاطین و امرا در کتاب خود نقل می‌کند، سعی می‌کند این رسالت اخلاقی را انجام دهد. در سراسر متن مشهود است که نویسنده خود نتیجه وقایع را به طور مستقیم به خواننده ارائه و اقدامات افراد را مورد ارزیابی و داوری قرار نمی‌دهد؛ اما در گزینش وقایع و ارائه آن چنان به سخن‌پردازی می‌نشیند که خواننده متوجه نتیجه تاریخی حوادث می‌شود (همان: ۸۲-۱۰۰). از نکات دیگر که بسیار در میان روایات *تاریخ هرات* دیده می‌شود، خواب‌هایی است که افراد می‌بینند و به واقعیت می‌پیوندند (همان: ۷۶). اعتقاد به خواب و به تحقق پیوستن آن نیز ناشی از اعتقادات تقدیرگرایی

می‌باشد. از دیگر نکات جالب توجه، تلاش مؤلف در جهت عدم دخالت تعصب فرقه‌ای و مذهبی در نگارش تاریخ خود است (همان: ۵۹، ۶۰).

از نگاه روشی و بینشی، تاریخ‌نگاری ابن‌فندق، مبتنی بر سنت تاریخ‌نگاری اسلامی متأثر از بینش تاریخ‌نگری رایج در تاریخ‌نگاری ایرانی می‌باشد. نگاه عقلی به جریان رخدادهای تاریخی و بهره‌مندی از استدلال‌های عقلی و منطقی از ویژگی‌هایی است که ابن‌فندق در تاریخ‌نگاری خود از آن بهره برده است (صدقی، ۱۳۹۳: ۱۸۴-۱۸۵). ابن‌فندق مطابق با توجه به دیدگاه تجربی که به مسائل تاریخی دارد معتقد به وجود شباهت‌ها و قاعده تکرارپذیری در پدیده‌های تاریخی مربوط به جامعه انسانی است و معتقد است مورخان می‌توانند با تعمیم دادن مسائل گذشته به حال، به قانون و حکمی کلی رسیده و تصمیم‌های مناسبی در قبال وقایع مشابه اتخاذ کنند. از جمله اینکه بین وضعیت کنونی جامعه انسانی و گذشته آن و رخدادها و حوادثی که در شرایط کنونی پدید می‌آید با آنچه در گذشته بوده، شباهت‌ها و پیوندهای مشترکی وجود دارد که به واسطه علم تاریخ می‌توان نسبت به نمونه‌های مشابه رخدادها کنونی در عرصه تاریخی شناخت پیدا کرد و از طریق آگاهی تاریخی حاصل شده، وضعیت رخدادها و حوادث کنونی مشابه با گذشته را بهتر فهمید و برای آن چاره‌اندیشی کرد. به‌طور کلی، از نظر نگارنده، عدم تعصب‌ورزی مذهبی ابن‌فندق، ناشی از انگیزه‌ای است که وی کتاب خویش را به آن خاطر نگاشته است. دغدغه اصلی ابن‌فندق در نگارش این کتاب، مانند افراد تراجم احوال‌نگار، پرداختن صرف

به نام، آثار و یا احادیث نقل شده توسط افراد نیست؛ و یا مانند عالمان دینی، به کرسی نشاندن حرف خود از راه ارائه یکطرفانه مطالب نمی‌باشد؛ بلکه دغدغه اصلی وی، همان‌گونه که در دیباچه تاریخ بیهقی آورده، نجات علم، علی‌الخصوص علم حدیث و انسب و تاریخ از نابودی و انقراض، از طریق ایجاد تکانه‌های ذهنی در ذهن افراد نخبه جامعه با آگاه کردن ایشان از اوضاع شکوهمند خراسان سال‌های نه چندان دور و وضعیت اسفبار فعلی می‌باشد (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۳-۱۷). ابن‌فندق در این کتاب، اصلاً قصد آن را ندارد که طبقه‌ای یا گروهی را بر گروهی دیگر و یا مذهبی را بر مذهب دیگر رجحان دهد. وی به خاطر هدفی که دارد، به هیچ‌وجه نمی‌خواهد خوانندگان کتاب خود را با نشان دادن تعصب نسبت به طبقه‌ای و یا مذهبی، محدود به افراد آن طبقه و یا مذهب خاص گرداند؛ بلکه با بی‌طرفی خود در پی عامه‌پسند کردن کتاب خویش می‌باشد و شاید یکی از دلایلی که کتاب خود را هم به زبان فارسی می‌نگارد، همین دلیل مورد توجه قرار گرفتن و عامه‌فهم شدن کتاب بوده است. نثر تاریخ بیهقی نثری ساده و عامه‌فهم، ولی در عین حال سرشار از مزایا و محسنات لفظی و معنوی می‌باشد. از ویژگی‌های نثر تاریخ بیهقی، آن است که وی در مواردی نثر عربی و فارسی را در هم آمیخته و به این گونه نثری ملمع، ولی شیرین خلق کرده است.

موضوعاتی هم که مورخان این سبک از تاریخ-نگاری محلی این دوره ارائه کرده‌اند، مطابق روش و بینش تاریخ‌نگاری، هر یک متفاوت از دیگری می‌باشد.

مافروخی در محاسن اصفهان به ندرت به وقایع سیاسی، اقتصادی و مذهبی زمان خویش پرداخته و وجود برخی عناصر ویژه در این کتاب، مانند ذکر نام علما و بزرگان و آوردن اشعار در لابلای مطالب، باعث شده است که برخی این کتاب را از حیث ظاهر در شمار فرهنگ‌نامه‌ها و به لحاظ محتوایی، ذیل کتاب‌های ادبی قرار دهند (Paul, 2000: 33)؛ اما این مطالب به معنی عدم ارزش تاریخی یا جغرافیای تاریخی کتاب حاضر نمی‌باشد؛ چرا که متن کتاب مملو از روایات تاریخی و جغرافیایی است که البته به جهت اینکه هدف مؤلف از نقل این روایات، هدفی تاریخ‌نگارانه نبوده است، باید با احتیاط تمام مورد استفاده قرار گیرد؛ چرا که آکنده از اغراق و خودنمایی است. محوری‌ترین موضوع و زمینه اصلی کتاب محاسن اصفهان ارائه نوعی فرجام‌شناسی تاریخی است که بر مبنای آن، اصفهان بهره‌مند از حفاظت و عنایت قدسی، مصون از تسخیر قشون بیگانه جلوه می‌کند و در صورت تسخیر، حاکمان بدان‌دیش به سرنوشتی نکبت بار دچار می‌شوند. مؤلف، خواهان القای نوعی مردم‌شناسی است که بر مبنای آن مردم اصفهان را از تمام ایالات و شهرهای اسلامی برتر جلوه می‌دهد که نشان این مطلب، حجم عظیمی از مطالب کتاب است که در صد القای تمایز و تشخیص اصفهان و برخورداری آن از انواع مواهب و امتیازات طبیعی، انسانی، تاریخی و ... می‌باشد (مافروخی، ۱۳۸۵: ۳۹-۴۵).

اولین نکته‌ای که در بررسی تاریخ هرات جلب توجه می‌کند، تلاش مؤلف در نشان دادن برتری و فضیلت خراسان و بالاخص هرات در جهان اسلام می‌باشد. برخلاف مؤلفان تواریخی مانند فارسنامه و

تاریخ سیستان که با انتساب تاریخ منطقه خود به تاریخ ایران باستان و پادشاهان اسطوره‌ای ایران و شکوه این مناطق در آن دوران، سعی در نشان دادن برتری منطقه خود بر مناطق دیگر بوده‌اند؛ مؤلف تاریخ هرات، با آوردن احادیثی از پیامبر اسلام و خلفای راشدین و بزرگان جهان اسلام و ذکر وقایع و حوادث مهم رخ داده در این ولایت در دوران اسلامی در پی اثبات مدعای خود است (قامی هروی، ۱۳۸۷: ۱۵۲، ۱۵۳). علت این امر به نظر نگارنده، می‌تواند ناشی از دو عامل باشد؛ اولین عامل، تفاوت پایگاه طبقاتی نویسندگان این آثار با مؤلف تاریخ هرات می‌باشد؛ بدین ترتیب که مؤلفان تاریخ سیستان و فارسنامه، متعلق به پایگاه اجتماعی دیران و منشیان دیوانی می‌باشند و اطلاعات بیشتر و دلبستگی بیشتری به دوران قبل از اسلام دارند؛ اما مؤلف تاریخ هرات، همانطور که اشاره شد متعلق به طبقات دینی جامعه بوده و خود نیز از بزرگترین محدثان و فقیهان زمان به شمار می‌رود و این تفاوت پایگاه طبقاتی است که در دیدگاه مؤلف تأثیر می‌گذارد و این دیدگاه هم در نوشته‌های ایشان ظهور و بروز می‌یابد. عامل دوم، می‌تواند بستگی به جایگاه ولایات این مورخان در تاریخ ایران قبل و بعد از اسلام داشته باشد. بدین معنی که ولایاتی مانند سیستان و فارس نقشی که در تاریخ ایران قبل از اسلام ایفا می‌کردند به مراتب پررنگ‌تر بود ولی با ظهور اسلام، این ولایات دیگر چندان مورد توجه قرار نگرفتند و چندان نقشی در تاریخ ایران بعد از اسلام نتوانستند ایفا کنند و بر همین اساس طبیعی است که مؤلفی که در این ایالات بزرگ می‌شود و می‌خواهد تاریخ محلی بنویسد؛ به دوران قبل از

اسلام ولایت خود افتخار کند. اما در مورد ولایت خراسان باید گفت که نقش این ولایت در تاریخ ایران بعد از اسلام بسیار پررنگ‌تر از تاریخ ایران قبل از اسلام است. پس با این تفاسیر طبیعی است که مؤلف خراسانی به اسلام نگاه خوش‌بینانه داشته و نقش و سخن بزرگان و مشاهیر جهان اسلام را مؤثرتر از عوامل دیگر در تاریخ خود ببیند.

نکته دیگر که باید به آن اشاره کرد این است که تاریخ هرات، به جز چندین مورد که به مسائل اجتماعی پرداخته، بیشتر تاریخ جنگ‌ها و درگیری‌های شخصیت‌های تاریخی با یکدیگر است و به نوعی می‌توان گفت، تاریخ وی تاریخ قهرمانی است. در تاریخ او، اغلب بعد از معرفی اشخاص، به جنگ‌ها و درگیری‌های وی با دیگران پرداخته می‌شود و می‌توان گفت، به مانند اکثر کتب تاریخی اسلامی، مردم جایی در تاریخ ندارند و به آنها و معیشت و زندگانی آنها پرداخته نمی‌شود و یا اگر هم پرداخته شود در حاشیه جنگ‌ها و روایت دربار حکومتی می‌باشد که چندان به چشم نمی‌آید. اما در عین حال بخشی از کتاب نیز حاوی مطالبی در مورد رجال این دیار می‌باشد (همان: ر.ک ۱۲۰-۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۸).

از جمله ویژگی‌های تاریخ بیهق، می‌توان به دربرداشتن اطلاعاتی از وقایع تاریخی، شرح احوال رجال معروف (علماء، شعرا، حکما، کارگزاران حکومتی و ...)، اطلاعات مزاراتی و کتاب‌شناسانه و جغرافیایی اشاره کرد. موضوع دیگر، در رابطه با معرفت‌شناسی تاریخ بیهق، موضع انتقادی ابن‌فندق نسبت به پدیده اجتماعی عوام‌زدگی و عوام‌پروری می‌باشد (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۱۴۳-۱۴۴). ابن‌فندق در

عوام‌زدگی و عوام‌پروری، هم علمای کم‌دانش و هم مردم را مقصر می‌داند. علما با اعتراف نکردنشان به عدم آگاهی به همه چیز و مردم با پذیرفتن چشم و گوش بسته حرف‌های آنها در چرخه رواج انتظارات و باورهای مذهبی نادرست در جامعه مقصرند. وی برای دچار نشدن به چنین جاهلیتی چنین می‌آورد: «در باب علما اصل عقل بود، آنگاه علم تمام و دیانت. هر کجا که عقل و علم و دیانت بود، صلاح و ورع و تبع بود» (همان: ۱۴۴).

نکته دیگر درباره ابن‌فندق، بی‌علاقگی وی به تاریخ ایران قبل از اسلام و انتقاد از آن دوران می‌باشد (همان: ۴۰-۴۲). شاید یکی از دلایل این امر، اصل و نسب عربی ابن‌فندق و افتخار وی به این نسب خود بوده است و یکی دیگر از دلایل این امر که با دلیل اول نیز ارتباط تنگاتنگی دارد، بدویت اعراب در زمان ایران قبل از اسلام می‌تواند باشد؛ بر همین اساس، ابن‌فندق بیشتر وقایع را از تاریخ بعد از اسلام نقل می‌کند.

ابن‌فندق در مقدمه تاریخ بیهق درباره ماهیت علم تاریخ و جایگاه آن در میان علوم دیگر، مطالب مهمی را با خواندگانش در میان می‌گذارد. متن یاد شده جزو متون نادری است که به صورت صریح و شفاف درباره تاریخ سخن گفته است. (همان: ۳-۷) می‌دانیم که مورخان قرون میانه ایران، بیشتر دل مشغولی‌شان استنادات تاریخی بوده است و مجموعه تفکر تاریخی آنان را حوادث تاریخی به معنای عام کلمه، شکل می‌داد. این در حالی است که در اندیشه آنان تأملات عقلی درباره ماهیت عمل تاریخ‌نگارانه چندان به چشم نمی‌خورد. نتیجه چنین رویکردی به علم تاریخ، این شد که مورخان در نگارش‌های

تاریخی، بی‌درنگ به گزارش تحولات بپردازند، بی‌آنکه تأملاتی فلسفی در باب ماهیت عمل تاریخ‌نگارانه خویش داشته باشند. در این میان اگر مورخی مانند ابن فندق یافت می‌شود که مقدمه‌ای طولانی درباره علم تاریخ می‌نویسد، حتی اگر آن نوشتار احیاناً از نظم و انسجام منطقی در درون برخوردار نباشد، قابل توجه و حائز اهمیت است. علم تاریخ در دیدگاه ابن فندق، به دلیل ویژگی‌های خاص موضوعی و فواید حاصل از آن، هم در حیطه علم‌الادیان و هم در حوزه علم‌الابدان قرار می‌گیرد. در واقع از نگاه ابن فندق، بخشی از مسائل علم تاریخ متعلق به عرصه دین و شریعت و پدیده‌های مربوط به آن و بخشی دیگر متعلق به عرصه اجتماع و انسان به عنوان موجودی اجتماعی با همه پدیده‌های سیاسی و اجتماعی مربوط به آن است (همان: ۳، ۴).

درباره انگیزه‌های نگارندگان این تواریخ نیز باید توضیحاتی ارائه گردد. محاسن اصفهان، کتابی به نگارش درآمده با هدف تاریخی، مانند تاریخ سیستان یا شناخت جغرافی-تاریخی، مانند فارسنامه نمی‌باشد؛ بلکه هدف نویسنده از نگارش این کتاب نشان دادن قدرت ادبی و علمی خود به فخرالملک وزیر و نیز ذکر فضایل اصفهان نسبت به سایر ولایات، از قبیل آب و هوا، زمین حاصلخیز، مردمان دانشمند و نیز ارائه اطلاعاتی در زمینه چگونگی بنای شهر اصفهان و ... بوده است و این کار را نیز به نحو مطلوبی به انجام رسانده است. (مافروخی، ۱۳۸۵: ۲۰-۲۲).

به جهت مفقود شدن قسمت ابتدایی کتاب تاریخ هرات اظهار نظر درباره انگیزه‌های نویسنده این اثر

چندان نمی‌تواند مستند باشد. اما متن و محتوای آنچه که از این کتاب باقی مانده حاکی از آن است که انگیزه این مؤلف نیز تلاش در جهت برتر نشان دادن نقش ایالت خود در تاریخ اسلام بوده است و بیشتر از هر چیز حب وطن برانگیزاننده مؤلف تاریخ هرات برای نگارش اثر خود بوده است. (فامی هروی، ۱۳۸۷: ۱۴۷).

ابن فندق در واقع در یکی از سخت‌ترین شرایط تاریخی حاکم بر خراسان تاریخ می‌نوشت؛ دوره‌ای که موجودیت خراسان به حملات و قتل و غارت‌های غزان و فروپاشی حکومت سلطان سنجر و جنگ‌های جانشینی مدعیان قدرت از امرای سنجری و سرکردگان غز و خوارزمشاهیان گره خورده بود که در نتیجه آن، جایگاه و موقعیت اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی خراسان در ایران و حتی جهان اسلام دچار زوال شده بود، به حدی که این رویدادها را می‌توان مقدمه‌ای بر انحطاط جامعه خراسان و موقعیت علمی و فرهنگی آن تا شروع حمله مغول دانست (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۵۰-۳۷۱). همین تغییر و تحولات در ایالت خراسان که بیهق نیز بخشی از آن به حساب می‌آمد در گرایشات فکری و همچنین اقدام ابن فندق به تاریخ‌نویسی نقش اساسی داشت. عاملی را که ابن فندق، برانگیزاننده خود در نگارش این کتاب می‌داند، رکود علمی و فترتی است که در عرصه علمی رخ داده است؛ چرا که ابن‌فندق دوران خود را بدترین دوران و دوره‌های تاریخی پیشین را بهترین دوران می‌دانسته و همین مقایسه و درک ابعاد تفاوت‌های بین دوره ثبات خراسان و رونق علم و علما در آن با آشفتگی زمان کنونی و زوال علم و موقعیت علما منجر به آن شده بود که وی عملاً وارد یک مقایسه تاریخی بر مبنای علم و آگاهی به دست

آمده از دانش تاریخی شود و با نگارش تاریخ بیهق درصدد آن بوده، روند رو به انحطاط علومی مانند علم حدیث، علم انساب و علم تاریخ را تا حدودی متوقف کرده و در راستای احیای این علم، به عنوان الگویی برای آیندگان تلاش کند (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۳-۷).

۶. نتیجه‌گیری

در دوره سلجوقیان افرادی از پایگاه طبقاتی دیوانیان و قشر نخبه جامعه به جمع نگارندگان تواریخ محلی - که تا این زمان اغلب از فقها و محدثان و علمای دینی بودند - وارد می‌شوند. در حالی که در سده چهارم هجری، انگیزه اکثر نگارندگان تواریخ محلی بیشتر محاسن‌نویسی و تعریف و تمجید از شهر خود، به تبعیت از تاریخ‌نگاران محلی ادوار سابق یا اینکه نگارش خواسته بلندپایگان محلی بود. مورخان این عصر با علم به ناآشنایی حاکمان محلی نسبت به اصول و مبانی حکومتی و محیطی که بر آن حکومت می‌کنند و با آگاهی تاریخی نسبت به جایگاه خود و جایگاه ایالت خود در تاریخ ایران، برای تغییر در وضع موجود دست به قلم برده‌اند؛ خواه این اقدام از طریق بازنمایی گذشته درخشان و تحریک سلطان برای احیای آن شکوه صورت می‌گرفت خواه از طریق ایجاد آگاهی اجتماعی در بین مردم؛ ولی آنچه بود نارضایتی از وضع موجود بود و تلاش برای رهایی از این وضع. توجه به تاریخ باستان و حتی در بعضی موارد ترجیح آن به دوره اسلامی و افتخار به آن دوره نیز در آثار این مورخین از مسائلی است که به وضوح دیده می‌شود. روش تاریخ‌نگاری مورخان این عصر نیز تا حدود

زیادی تحت تأثیر مقوله گسترش سیاست‌نامه‌نویسی و سیرالملوک‌نویسی که از دوره خواجه نظام‌الملک گسترش یافته بود، قرار گرفته است و پند و اندرز و حکمت و استدلال و استفاده از روش تطبیقی و یا از امثال و حکم برای تأثیرگذاری کلام در متون تاریخ-نگاری این عصر به وضوح مشاهده می‌گردد. ورود این افراد به جامعه مورخان تواریخ محلی، باعث تغییر موضوعات مطرح‌شده در این کتاب‌ها نیز شد و دغدغه اصلی این مورخان برخلاف مورخان متعلق به طبقات دینی - که هدفشان از تاریخ‌نگاری خود ثبت و ضبط نام و آثار پیشینیان بود - ایجاد تغییر در وضعیت موجود ایالت خود بوده است. تفاوت محسوس دیگر تاریخ‌نگاری محلی عصر سلجوقی با ادوار سابق به مقوله زبان بر می‌گردد. همان‌طور که اشاره شد، زبان فارسی در این عصر به تدریج جایگزین زبان عربی در نگارش این تواریخ می‌گردد و این امر در گسترده شدن مخاطبان این آثار نیز تأثیر مستقیم دارد و این توجه عمومی قطعاً در ماندگاری آثار این مورخان در سده‌های بعدی نیز بی‌تأثیر نبوده است. برای مثال؛ کتاب *مشارب/التجارب* ابن فندق به تصریح مورخان آن دوران، بسیار معتبرتر و ارزشمندتر از تاریخ بیهق وی بوده است؛ اما به علت اینکه این کتاب به زبان عربی نگاشته شده بوده است، در طول سده‌های بعدی از بین رفته است. در بین همین تواریخ محلی این دوره نیز؛ از ۲۰ تاریخ محلی شناخته‌شده به نگارش درآمده به زبان عربی، تنها دو اثر تاریخ‌نگاری محلی شخصیت‌محور باقی مانده و مابقی مفقود شده است. درباره سیر و روند نگارش تواریخ محلی در عصر سلجوقی از لحاظ

تاریخ‌نگاری عصر صفوی (مبانی تکوین دگرباره امر سیاسی). «تاریخ نامه ایران بعد از اسلام: ش ۱۳ (پاییز و زمستان).

خلیلی قزوینی، ابویعلی خلیل بن عبدالله بن احمد (۱۴۰۹ق). الإرشاد فی معرفه علماء الحدیث (من تجزئه السلفی). تحقیق محمد سعید بن عمر ادیس. الجزء ثالث. ریاض: مکتبه الرشد.

خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۰). «صورت‌شناسی تاریخ‌های محلی». کتاب ماه تاریخ و جغرافیا: ش ۴۶ و ۴۷ (مرداد و شهریور).

ده‌مرده، برات (۱۳۷۸). «نگاهی به سبک تاریخ‌نگاری تاریخ سیستان». کتاب ماه تاریخ و جغرافیا: شماره ۲۳ (شهریور).
راوندی، محمد (۱۳۶۴). راحة الصدور و آیه السرور. تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.

صدقی، ناصر (۱۳۹۳). تاریخ‌نگاری در ایران عصر سلجوقی. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۲). تاریخ ادبیات ایران (از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری). ج ۲. تهران: انتشارات ابن سینا.

فارسی، الحافظ ابوالحسن عبدالغافر (۱۳۶۲). الحلقه الاولى من تاریخ نیسابور المنتخب من السياق. انتخاب الحافظ ابواسحق ابراهیم بن محمد بن الازهر الصریفینی. إعداد محمد کاظم المحمودی. قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية فی قم المقدسة.

فارسی، امام الحافظ ابوالحسن (۱۳۸۴). المختصر من کتاب السياق لتاریخ نیسابور. تحقیق محمد کاظم المحمودی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

فامی هروی، عبدالرحمن (۱۳۸۷). تاریخ هرات (دست‌نوشته نویافته). به کوشش محمدحسن میرحسینی و محمدرضا ابوئی مهریزی. با پیش‌گفتار ایرج افشار. تهران: میراث مکتوب.

کمی، نسبت به دوره‌های سابق نیز، باید اظهار داشت، که برخلاف تصور رایج، تاریخ‌نگاری محلی ایران در این عصر به هیچ وجه افزایش پیدا نمی‌کند؛ حتی بعضاً نسبت به دوره‌های سابق دچار افت نیز می‌شود. تنها عامل مؤثر در به چشم آمدن میزان نگارش تواریخ محلی در این دوران، کمبود نگارش تواریخ سلسله‌ای و عمومی بوده است. لازم به ذکر است که فرضیه مطرح شده توسط میثمی و صدقی درباره رشد تاریخ‌نگاری ایران در دوره انحطاط حکومت سلجوقی به هیچ وجه در مورد تاریخ‌نگاری محلی این دوره صادق نبوده و تاریخ‌های نگارش تواریخ محلی این دوره این امر را کاملاً ثابت می‌کند.

منابع

ابن بلخی، فارسنامه (۱۳۸۵). تصحیح و تحشیه گای لیسترنج و رینولد آلن نیکلسون. تهران: اساطیر.
آقارضایی، سعید (۱۳۹۵). «تاریخ نگاری افضل کرمانی در کتاب عقد العلی للموقف الاعلی». فصلنامه تاریخ نو: ش ۱۷ (زمستان).

بغدادی، ابن النجار (۱۳۹۲ق). ذیل تاریخ بغداد. مصحح قیصر فرح. جزء الاول و الخامس. بیروت: دار الکتب العربی.
ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (۱۳۱۷). تاریخ بیهقی. با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار. مقدمه محمد بن عبدالوهاب قزوینی. تهران: چاپخانه فروغی.
تاریخ سیستان (۱۳۸۱). به تصحیح محمدتقی بهار. تهران: انتشارات معین.

ترکمنی‌آذر، پروین (پاییز ۱۳۸۸). «تأملی بر آداب و قاعده ملک داری در نگاه افضل‌الدین کرمانی». تهران: نشریه فرهنگ. دوره ۲۲. ش ۳.

حسینی‌زاده، محمدعلی و امیر رضائی‌پناه (۱۳۹۵). «کیفیت بازنمایی اندیشه ایرانشهری در سنت

- قادری، حاتم و تقی رستم‌وندی (تابستان ۱۳۸۵). «اندیشه ایرانشهری مختصات و مؤلفه‌های مفهومی». علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س). شماره ۵۹.
- قنوت، عبدالرحیم (۱۳۹۳). تاریخ‌نگاری محلی ایران در دوره اسلامی (تا سده هفتم هجری). تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
- کاهن، کلود (۱۳۸۰). «تاریخ‌نگاری دوره سلجوقی». ترجمه و تدوین یعقوب آژند. تهران: گستره.
- کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد (۱۳۸۳). «مجموعه آثار افضل‌الدین ابوحامد کرمانی». با مقدمه باستانی پاریزی. به کوشش محمدصادق بصیری. کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- مافروخی، مفضل بن سعد (۱۳۸۵). محاسن اصفهان. ترجمه حسین بن محمد آوی. به کوشش عباس اقبال آشتیانی. اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری.
- میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱). تاریخ‌نگاری فارسی (سامانیان، غزنویان، سلجوقیان). ترجمه محمد دهقانی. تهران: ماهی.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۲). تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر قباوی. تلخیص محمد بن زفر. تصحیح و تحشیه سید محمدتقی مدرس رضوی. تهران: توس.
- نسفی، نجم‌الدین (۱۴۱۲ق). القند فی ذکر علماء سمرقند. تحقیق نظر محمد فاریابی. ریاض: دارالعاصمه.
- نسفی، نجم‌الدین عمر بن احمد بن محمد (۱۳۷۸). القند فی ذکر علماء سمرقند. تحقیق یوسف الهادی. تهران: میراث مکتوب.
- Paul, Jorgen (2000). The Histories of Isfahan, Mafarruki's kitab Mahasin Isfahan: Iranian Stadies.